

ای بلبان ای بلبان فصل گل و گلزار شد  
ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد  
ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان  
ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد  
صبح جمال حقّ دمید انوار مطلق شد پدید  
از حبس تن باید رهید تا در هوا سیّار شد  
آن دلبر پرده‌نشین وان خسرو چرخ برین  
چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد  
آن غیب در قاف بقا پوشیده بد صد دهرها  
اینک چه خورشید سما بر دشت از کهسار شد  
بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان  
وز شکر لعلش عیان چون دگّه عطار شد  
خمها همه در جوش شد عقل و نهی مدهوش شد  
زهر کشنده نوش شد تا جام حقّ سرشار شد  
تسیح زّار آمده تزویر بر باد آمده  
زاهد ز عشق روی او در کوچّه خمّار شد  
تقوی بیکسو شد نهان سالوس آمد لب‌گزان  
تا سرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد  
کنز خفی ظاهر شده سیمرخ جان طایر شده  
کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد  
بلبل بشاخ گل پرید عاشق بیبحر دل رسید  
طوطی بهندستان دوید اغیار جمله یار شد